

لباس شخصی‌ها

خاطرات قاسم صادقی از خیابان ایران تا گروه فداییان اسلام

حوار کلاسه عربی

فهرست

۷	یادداشت نویسنده
۱۱	فرار و فلک
۳۱	سرکی در محله گمرک
۴۳	خونی در رکها
۶۵	مثل یک پیغمبر
۷۹	در قهوه‌خانه خران
۹۱	جنگ با لباس شخصی‌ها
۱۰۳	در گروه آدم‌خواران
۱۳۵	شاخ بهشاخ با شامرخ
۱۵۱	یک معامله پرر مزوراز
۱۶۳	خدا حافظ هتل کاروان سرا
۱۸۵	لابد لای شیارهای تیدچشمه
۲۰۱	یک سال در چهاران
۲۱۱	ضمیمه
۲۲۱	عکس‌ها و اسناد



هو العزیز

مرا در دست اندر دل اگر گویم زبان سوزد
اگر نمانم کتم ترسم که مغز استخوان سوزد

با سلام و درود به روح بلند امام خنسی که روح دیگری به زندگ من بخشید
در زندگای پیرزاد و نیتیم در دوران انقلاب اسلامی و دفاع مقدس
با انسان - هایی آشنا شدم که خودم را همیشه که کمتر از آنان می دانم
با استعانت از روح بلند شهدا و هنر زمانم حالامی خواهم اثری از خود
بجا بگذارم باید بگویم که بیش از هر چیزی به فکر ثبت و ضبط خاطرات
آن عزیزان در دوره ای هستم که بخش عظیمی از راه و روش
زندگای من مثل همدگر بود. خاطراتم را از آن روزهای به یاد
ماندنی با تلاش مجاهدانه برادر کلاسه به رشته تحریر در آوردم
تا یاد آن عزیز - مردان تاریخ مسین اسلامی عزیزان
کرره با شمع.

در پایان اذعان می دارم تمامی مطالب مندرج در کتاب خاطر اتی

هست که به چشم دیده ام و برایم اتفاق افتاده و یا مستقیم

شنیده ام و صدق تمامی مطالب را تأیید می کنم با ذکر
صلوات نثار شادی روح پدر مادرانم

۱۴۰۱
یادمان سجدار دست ذوالفقار ساعت ۱۸ با مادر جمع ۱۲

قاسم صارمی ده آباری

من حاج قاسم صادقی را به صفا و صداقت و صراحت لهجه می‌شناسم و نیز به رزمندگی. اینها خصوصیات ذاتی حاج قاسم‌اند و مهم‌ترین چیزهایی که ترغیب کردند به نوشتن این کتاب. و منظورم از رزمندگی نه فقط حضورش در جبهه‌های جنگ ایران و عراق در دهه شصت است؛ بلکه چیزی که در وجود او تبدیل شده به نوعی زیست و نوعی اخلاق؛ چیزی که تمام زندگی شخصی و خانوادگی چهل ساله‌اش را تحت تأثیر قرار داده است؛ حالا جذابیت‌های یک شخصیت سرتق در موقعیت‌های گاهی غیراستوریزه به‌کنار. البته به همه اینها باید حضورش در گروه فداییان اسلام را هم اضافه کرد؛ یک گروه چریکی و شبه‌نظامی در سال اول جنگ در فضایی - شاید - با فاصله از فرهنگ جبهه و جنگ که دوشادوش سپاه آبادان، لشکر ۷۷ خراسان و تکاورهای نیروی دریایی در خاکریزهای ذوالفقاری جنگیده و شهید داده است.

کتاب حاضر به خاطرات حاج قاسم صادقی از زمان کودکی تا دوران حضورش در گروه فداییان اسلام و پیش از ورود به لشکر ۲۷ محمد رسول الله ﷺ می پردازد. این کتاب نتیجه بیست و چهار جلسه (بیش از چهل ساعت) گفت و گوی چهره به چهره ام با اوست و نیز ساعت ها مکالمه تلفنی برای تکمیل خاطرات و اضافه کردن برخی جزئیات. مطابق سنوات گذشته، در متن حاضر خودم را به کلام راوی متعهد دانستم، از خیال پردازی و تصویرسازی های غیر واقعی پرهیز کردم و به مرزهای داستانی وارد نشدم. همچون کتاب های «ماجرای عجیب یک جشن تولد»^۱ و «عملیات عطش»^۲ در این کتاب هم به «کشف قصه» در برابر قصه پردازی و «کشف تصویر» در برابر تصویرپردازی پایبند بودم. و نیز دیالوگ ها و جزئیات مورد نیاز «ساخت قصه ای - داستانی» را در فرآیند مصاحبه و پژوهش از راوی اخذ کردم و در متن کتاب آورده ام. برای مصاحبه درباره دوران حضور راوی در گروه فداییان اسلام و جنگ در جبهه ذوالفقاری، یک هفته در یادمان شهدای دشت ذوالفقاری در آبادان حاضر شدم تا منطقه را از نزدیک ببینم. این سفر برای من برکات بسیاری داشت. مشاهدات میدانی ام توانست به اطلاعات مصاحبه ها رنگ و بوی واقعی تری بدهد. متن زیر متعلق به همان روزهاست که در صفحه شخصی ام در اینستاگرام منتشر کرده ام:

به عملیات دی ماه پنجاه و نه رسیده ایم. ساعت از دوازده نیمه شب گذشته و آخرین مصاحبه امروزمان تمام شده. حاجی می پرسد: «حالش رو داری بریم منطقه درگیری رو توی تاریکی شب ببینی؟» سوار ماشین توپوتایش می شویم. دویست متری از ساختمان های یادمان فاصله می گیریم. چراغ های ماشین را خاموش می کند و می گوید: «اون شب هایی که می گفتم چراغ خاموش می رفتم ذوالفقاری، یعنی همینجوری که الان می بینی. نه کیلومتر توی تاریکی از ایستگاه

۱. بعد از چند ماه تلاش و به دلایل فنی از نگارش خاطرات ایشان در لشکر ۲۷ منصرف شدم.

در پایان کتاب در ضمیمه کوتاهی به این مقطع اشاره کرده ام.

۲. روایت مستند زندگی شهید مدافع حرم مهدی ثامنی راد، منتشر شده توسط انتشارات ۲۷ بعثت.

۳. روایت مستند نبرد گردان عمار در تنگه ابوقریب، منتشر شده توسط انتشارات ۲۷ بعثت.

شماره هفت می‌آمدم ذوالفقاری و نه کیلومتر برمی‌گشتم.» بعد از حدود یک کیلومتر می‌رسیم به نخستین خاکریز! ماشین‌رانگه می‌دارد. می‌گوید: «از ماشین پیاده شو، دنبال ما بیا.» هوا خیلی سرد است و زمین مقداری نمناک. یکی دو متری از سینه‌کش خاکریز بالا می‌رود و همان جا می‌نشیند؛ طوری که انگار بخواهد جان‌پناه بگیرد. بعد به سیاهی افق چشم می‌دوزد و می‌گوید: «اون جلو رو نگاه کن! عراقیا اونجا مستقر بودن. اینجا هم یک نفر از نیروهای ما نشسته بود توی هوای سرد و پست می‌داد؛ درست مثل همین روزهای دی‌ماه. حالا تو هم بشین چند دقیقه‌ای منطقه رو از اینجا ببین.» از خاکریز پایین می‌آید و از من دور می‌شود. می‌خواهد برای لحظاتی خودم را جای همان رزمنده حس کنم؛ در تنهایی، سکوت، تاریکی شب، سرمای استخوان‌سوز و ترس از حمله دشمن. ساعت ۲ بامداد، جمعه هفتم دی نود و هفت

۱. حاج قاسم صادقی از سال هشتاد و هشت (از زمان بازگشتگی) به بعد به همراه خانواده‌اش به منطقه برمی‌گردد و یادمان شهدای دشت ذوالفقاری و شهدای فداییان اسلام را احیا می‌کند. بازسازی خاکریزهای محل استقرار نیروهای فداییان اسلام و خاکریزهای محل استقرار نیروهای عراقی، بخشی از احیای شرایط جنگی منطقه است. او همچنین ساختمان‌هایی برای اسکان زائران راهیان نور و امکانات رفاهی بسیاری برای بازدید مردمی از منطقه فراهم کرده است. برای کسب اطلاعات بیشتر به بخش ضمیمه (فصل آخر) در همین کتاب مراجعه کنید.